

قرار گیرد. تنها از این راه است که می‌توان با «غرب‌شیفتگی» مقابله کرد و به روشنفکرانی که مرتب اروپا و تمدن اروپا را بر سر و مغز ما می‌کوبند فهماند که تمدن اروپائی تمدنی است بسیار جوان و سیادت فعلی آنها ضامن تداوم این سیادت نیست - کما اینکه حکومت ما هم در دنیا نپائید. فعالیت‌های پسندیده و حیاتی مرکز پژوهشی میراث مکتوب، که تحت مدیریت مدیر شایسته و فاضلی که این مرکز را هدایت میکند ان‌شاءالله هر روز بهتر و بیشتر خواهد شد، راهی است برای رسیدن به این هدف مهم و حیاتی. والسلام.

کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس
دهم بهمن ماه ۱۳۸۷

است که درین دنیا، با امکاناتی که در دست داریم، راه مبارزه با این هجوم فرهنگی چیست؟ به نظر بنده راه مبارزه با تهاجم فرهنگی فرنگ پرداختن به اسناد و متون فرهنگی خودمان و زنده کردن تاریخ خودمان، یعنی همین کاری است که مرکز پژوهشی میراث مکتوب در پیش گرفته است. کتب فارسی و عربی مربوط به فرهنگ، تاریخ، و ادب ما باید شناخته، طبقه‌بندی، تصحیح و تکثیر شوند تا خدمات ما به جهان علم، فلسفه، ادب و هنر شناخته شود. در عین حال دانشمندان ما، مخصوصاً کسانی که در علوم سنتی اسلامی تعلیم دیده‌اند، باید بکوشند تا معارف اسلامی به زبانی ساده و همه‌فهم در دسترس علاقه‌مندانی که عربی خوان نیستند و نمی‌توانند از این منابع به زبان اصلی استفاده کنند،



دوستی با زنده یاد ایرج افشار

سید عبدالله انوار*



نفت‌خواری و نفت‌خواران تیره‌روان و استعمار جدید به قیادت آمریکا به شکل تازه‌ای در صحنه اجتماع ایران از بطن نقشه استعماری جامع‌الاطراف طراحی شده به وسیله انگلیس و آمریکا در ایران یکی پس از دیگری پیاده می‌گردد و بر اثر آن به تعداد بشکه‌های غارتی و غصب نفت افزوده می‌شود و به همان تعداد حلقه‌های اسارت و استبداد در گردن صاحبان این طلای سیاه زیادتیر و برکندن نهال‌های آزادی که پس از قرن‌ها استبداد به وسیله حکومت ملی و مردمی ملی کردن صنعت نفت کاشته شده بود به دست مشتی روسپی حاکم این مرز و بوم بیشتر می‌گردد. آمریکا که خود را فاتح جنگ دوم می‌انگاشت با این نگرش به خود اجازه می‌داد که بی‌جهت دست در عترت پاکان کشورهای دیگر برد و برای آزادی درین تجاوز و دست‌درازی، در نخستین انتخاب رئیس‌جمهوری بعد از جنگ، یک ژنرال پنج‌ستاره عاری و جاهل از امور سیاسی و روابط بین‌المللی را بر کرسی ریاست‌جمهوری خود نشاند و این سرباز بی‌اطلاع از امور کشورداری ولی تربیت‌شده در سنت سپاهی‌گری که جز سوختن و کشتن و ویران کردن و آن را افتخار سپاهی و نظامی

در پاسخ به مجله محترم گزارش میراث که پرسش از آشنایی این جانب با مرحوم ایرج افشار کرده است، بدین شرح مصدع می‌شوم:

آشنایی این جانب با آن فقید سعید به پنجاه و پنج سال قبل می‌کشد و چنان که بخواهیم این مدت را تقسیم به دوره‌های مختلف کنیم این پنجاه و پنج سال به قول طلاب در سه دوره مستغرق می‌گردد: نخست دوره‌ای است که آشنایی با آن مرحوم به وجود آمد. دوم دوره‌ای است که ایشان به ریاست کتابخانه ملی ایران رسیدند و آن مصادف با تصدی اینجانب بر دائره مخطوطات آن کتابخانه بود. سوم دوره همکاری است با ایشان به سال‌های اخیر در مرکز اسناد ملی جهت ارزشگذاری بر اسناد ارائه‌شونده از ناحیه مرکز اسناد.

دوره نخست، چنان که گفته شد، آغازش به پنجاه و پنج سال قبل می‌کشد و به زمانی آغازیده می‌شود که حدود سه سال از کودتای ننگین ۲۸ مردامه ۱۳۳۲ شمسی می‌گذشت و درین سال‌ها به شفافی کامل دیده می‌شد که هر روز تبعات

* پژوهشگر و مصحح





دانستن آموزه دیگری نیافته بود، پس از این کرسی نشستن دو برادر دالس نام را بر مقام‌های بالای حکومتی مستقر کرد و خود با خیال راحت اکثر اوقات خود را در میدان‌های گلف طبق نوشته‌های روزنامه‌های آن روزگار گذراند. این دو برادر که در غارتیدن منابع کشورهای دیگر روی چنگیز و هلاکو را سفید کرده‌اند، یکی از اریکه وزارت امور خارجه کشور آمریکا و برادر دیگر در مقام رئیس دستگاه مخوف اطلاعاتی آمریکا به نام «سیا» به غارت کشورهای دیگر به سود سرمایه‌داران آمریکایی پرداختند. دالسی که رئیس «سیا» بود با وقاحت هر چه بیشتر عوامل و جواسیس خود را به پنهانی به کشورهای دیگر گسیل می‌داشت و با اطلاعاتی که از این عوامل و مأمورین مخفی خود به دست می‌آورد دست به کودتاهای ناهنجار می‌زد و پس از آنکه سلسله‌هایی از پاکستان و وطن‌دوستان کشورهای کودتا شده را به وسیله روسپی‌های سیاسی آن کشورها به زیر سلسله می‌برد، برادر دیگر وزیر خارجه این جنایات ضد بشری را در بوق‌ها و کرناهای تبلیغاتی آمریکا به نام مبارزه با کمونیسم اعلام می‌داشت. کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران یکی از مصادیق این نقشه جهان‌شمول آمریکایی بود که با وقوع آن نه تنها نفت ایران با چپاول آمریکاییان به غارت افتاد بلکه از آن دل‌خراش‌تر پرپر شدن حکومت ملی و پاک و دموکراتی بود که در طول تاریخ این کشور کهنسال برای نخستین بار در مدت حدود ۲۷ ماه به کام ایرانی ظلم‌کشیده شیرینی عدل و آزادی را چشاده بود. در این حکومت کودتا دو جانی بالفطره و فاسد در دستگاه امنیتی مستقر شدند؛ یکی به نام سپهبد تیمور بختیار و دیگری به نام سپهبد حسین آزموده. سپهبد تیمور بختیار حاکم نظامی شد و حسین آزموده بر کرسی دادرسی ارتش تکیه زد. متأسفانه در این بازار آشفته کودتا که کس را کس نپرسد، نخستین قربانی که اتفاق افتاد شهادت دادگستری بود که حکومت پاک عدل گستر قبل از کودتا برای اولین بار در ایران ایجاد کرده بود. این دو سپهبد که سبقت از شمر و خولی در جنایت برده بودند، یکی در کرسی قضاوت حکم مرگ صادر می‌کرد و سپهبد دیگر، یعنی بختیار، در جوخه‌های اعدام این احکام مرگ را از قوه به فعل می‌رساند. مع‌التأسف ظالم چون به ظلم نشیند هیچ نمی‌اندیشد که ظلم در نخستین قدم خود چه ردیلت‌ها را به جای فضیلت‌ها می‌نشانند و آدمی را که خلیفه‌الله است به موجودی بدل می‌کند که مجسمه پلشتی‌ها

می‌شود و ماحصل زندگی‌اش فقط شب‌به‌روز دوزی‌ست و آنچه او می‌کند به قول مسلمان‌ها افزودن گناهان در دفتر حساب کرام‌الکاتبین است. ولی ظالم هم باید بداند که شمشیر ظلم اگر مظلوم نیافت، سر ظالم را به زیر تیغ خود می‌کشد؛ چه به قول عربان «مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغِيِّ قَتَلَ بِهِ» (هر که شمشیر ستم بیرون کشد به همان تیغ کشته می‌شود).

اتفاق را همین قول در سرنوشت بختیار پیاده شد و در بیابان‌های عراق به دست کسی کشته شد که در دستگاه امنیتی او تربیت شده بود «فاعتبروا عاقبة الظالمین» اما حسین آزموده هم با آن همه خوش‌رقصی‌ها و جورها در دستگاه ظلمه به عاقبت با لقب «آی‌شمن» ایرانی از کرسی قضاوت به زیر کشیده شد و چون به زیر آمد، یکباره متوجه شد که بر دوش چه کوله‌باری از گناه دارد؛ پیش خود انگاشت که شاید با اذان‌گویی در صبح و شام (به قول همسایگان) شاید بتواند تخفیفی در برابر ثقات این کوله‌بار ایجاد کند ولی متوجه نشد هر چه فریاد اذان اضافه نماید به قدر خردلی سبکی و تخفیف در کوله‌بار ثقیل گناه ایجاد نمی‌کند چه آن کس که به خدا راه ندارد ظالم است «فانظروا کیف كان عاقبة الظالمین».

باری درین روزها از منجیق فلک سنگ فتنه و ادبار می‌بارید. پیشوای آزادی‌خواه ملت و گروه پاکان دستیاران او در زندان‌ها به سر می‌بردند و مطرودان و مرجوحان با آزادی کامل اعلام آزادی می‌کردند و آزادی را فقط بر سر راجحان کوبیدن هر مفعول من‌آرادی فعال مایریدی شده بود زیرا ظلمه حاکم و عاملان جور آنها را می‌طلبیدند و این پلیدان هم به حد و فور درین گروه‌ها یافته می‌شدند. درین قیام زشتی و پلشتی در برابر فضیلت و طهارت، همواره جمعیت خاطر انسانی به غارت می‌رود و آنچه به جای آن می‌نشیند تحیر و پریشان‌خاطری است که بدان روزها سخت به آن دچار شده بودم. آنچه دل‌خراش‌تر از همه این نامردمی‌ها بود، جلوه‌دادن این کودتای پلید بود به عنوان قیام ملی. باری گیرودار روزگار هیچ چیز باقی نگذاشته بود جز صبر پیشه گرفتن و پریشانی خاطر را به صورتی به جمع کشاندن. به‌ناچار با توصیه یکی از دوستان ادیب هشتاد نثر فارسی و بیست دیوان شعر را انتخاب کردم و شب و روز خود را مشغول مطالعه آنها نمودم و به حدی در آنها غرق شدم که لحظه‌ای فرصت برای ورود این ناملایمات روز به حوزه ذهن نمی‌دادم. این کتب نثر فارسی شامل کتب

این گونه تواریخ در روزگار قبل از صنعت چاپ به واسطه کمی نسخه‌های مکتوب تا حدی جایز بود، اکنون که صنعت چاپ می‌تواند با کمیت بالا آنها را انتشار دهد و در دسترس ظلمه و عملة جور به راحتی نهد دیگر انتشار آنها جایز نیست؛ چه انتشار آنها در حقیقت نقل ظلم است با دلچسب‌ترین آرایش صورت کریمه ظالم، و پراکنده کردن عمل قبیح ستم است با الفاظی که هیچ‌گاه برای این قبايح وضع نشده‌اند. اولی آن است که آنها از دست‌ها خارج شوند و در بیغوله‌ها و زباله‌های اجتماع خزینه شوند تا بیوسند و دیگر ظالمی با خیال راحت به جور نایستد و پیش خود نینگارد که ظلمش به آتیه با قلم تاریخ‌نویس متملقی مستحسن‌ترین عمل بشری جلوه داده می‌شود و چنان که امکان برچیدگی آنها پیش نیاید و بنا بر آن رود که این اوراق ضالّه مضلّه به چاپ رسد، متصدی چنین چایی باید خود را ملزم گرداند چون به این ظلم‌ها رسد آنها را در پانویشت صفحات تقبیح کند و ظالم را به کریمه‌ترین صورت معرفی کند تا هر ظالم خواننده این اوراق ظلم را احسن اعمال و عدل در تاریخ نیندازد. با این اندیشه و نظر دو جلد چاپ سربی شده کتاب *عالم‌آرای عباسی* که از طریق مرحوم ایرج افشار در سال ۱۳۳۴ شمسی منتشر شده بود به دستم افتاد و آن را به دقت خواندم و دیدم درین کتاب اسکندربیک ترکمان در کارگیری کلمات متملقانه و وارونه‌جلوه‌دادن حقیقت، و زشتی‌ها و پلشتی‌ها را زیبا و طاهر نشان دادن محشر کرده است. او به قدری کوله‌بار تملق و چربک را بر دوش ترکیبات لفظی سنگین نموده که عبارات سبک مهووع هندی آن تاب کشیدن این بار سنگین را ندارند و جملات به صورت مغلق درآمده‌اند. این تاریخ‌نگار متملق شاه عباس اول را که عصارة فحشا و منکر و جور است چنان به صورت فرشته‌ای درآورده که آدمی حیرت‌آزین وارونه‌نگاری می‌کند. شاه عباسی که بر اثر افراط در می‌گساری به آنجا رسیده بود که پیتر و دولا واله درباره او می‌گفت: «من که در می‌خواری قهرمانی می‌باشم همواره از مجلس شرب شاه‌عباس سر باز می‌زنم از جهت افراط او در شراب‌خواری.» شاه‌عباسی که به قول همین اسکندربیک ترکمان، سران قزلباش فرزندان خود را آرایش می‌کردند و تقدیم به این مست شهوت می‌نمودند و از همه دل‌خراش‌تر شاه‌عباسی که از قوم چگینی گروهی آدم‌خواره تشکیل داده بود که چون نظر شاهانه بر آن قرار می‌گرفت که بیچاره‌ای را

صوفیان و داستان‌های ادبی و پاره‌ای کتب تاریخی و دینی و فقهی پارسی می‌شد. در مطالعه کتب تاریخی متوجه آن شدم که هر چه از زمان بیهقی و گردیزی به این سو می‌آییم و با آنها فاصله ما بیشتر می‌شود، تاریخ‌نویس‌ها به جای شرح وقایع اجتماعی به «حسب حال» حاکمان ناپاک دست می‌یازند؛ آن هم نه با کلام صدق بلکه با قلم کذب و مثل آن است که آنها اجماع بر آن دارند که این ناپاکان را طاهر و این ظالمان روزگار را عادل روزگار گردانند. این به خوبی در *سیره جلالیه و روضة‌الصفاء و حبیب‌السیر و حافظ ابرو و جهان‌گشای جوینی و جامع‌التواریخ* دیده می‌شود و در هیچ‌کدام از آنها آن صفای نوشتاری بیهقی و *زین‌الاکهار* گردیزی دیده نمی‌شد و شگفت آن که هر چه فاصله تاریخ‌نویس با آنها بیشتر می‌گردد این بزک کردن چهره‌های زشت حاکمان با وسائل آرایش لفظی بیشتر می‌شد تا آنکه به *ظفرنامه تیموری* می‌رسید؛ چه درین کتاب آشکارا می‌بینیم شرف‌الدین علی یزدی چنان با الفاظ و ترکیبات ناهنجار متملقانه لفظی به مشاطه‌گری تیمور متخصص خرابی شهرها و مخترع و سازنده کله‌مناره‌های گونه‌گون می‌پردازد که آدمی حیران می‌ماند از این که انسانی این همه ظلم می‌بیند و با وقاحت هر ظلمی را عدل و هر خرابی‌ای را آبادانی جلوه می‌دهد. مضافاً آنکه این تواریخ معجمی از کلمات و ترکیبات لفظی متملقانه درست کرده بودند که ورود چنین معجم‌هایی در هر اجتماعی متأسفانه نبودکننده هر کرامت انسانی نیز می‌باشد.

باری هم این تاریخ‌نویس‌ها چنان عبارات تاریخ را با چربک و تملق درآمیخته و سبکی برای تاریخ‌نویسی ابداع کرده بودند که هر تاریخ‌نویس بعدی اگر پیروی از آن سبک نمی‌کرد تاریخش به دانگی در بازار تاریخ‌نگاری آنها نمی‌ارزید و از همه زشت‌تر این نحوه تاریخ‌نویسی و عرضه کردن تاریخ نوعی آموزگاری برای ظلم‌پیشگی حاکم بعدی بود؛ چه این حاکم بداندیش بعدی پیش خود می‌گفت وقتی تیمور با آن همه ظلم چنین عادل در اوراق تاریخ آمده و تاریخ‌نویس با این کلمات متملقانه به او جایزه داده، دیگر چه باک از ظلم‌ورزیدن.

این مراتب به من القاء می‌کرد که ظلم‌ستیزی الزام می‌کند که باید علی قدر توان خود به نقد در برابر این گونه ظلم آموزشی ایستاد و تا آنجا که امکان دارد قلماً و لساناً با چاپ و انتشار این طومارهای ظلم مخالفت کرد؛ چه اگر نگارش و کتابت

به مجازات رساند به جای گردن زدن یا به دار آویختن او را به دست این گروه آدم‌خوار می‌سپرد و این گروه چون گران‌گرسنه به جسم آن بیچاره حمله می‌بردند و با دندان‌های خود او را پاره‌پاره کرده و خام‌خام می‌خوردند. این مجازات اختراعی شاه عباس به قدری دردآور بود که پاره‌ای از کاتبان نسخ خطی کتاب *عالم‌رای عباسی* از درسخ خود ابا نموده بودند. صفحات *عالم‌رای عباسی* متأسفانه مالا مال این جنایات شاهانه است منتها در نهایت آرایش یافتگی با شهید کردن کلمات فارسی در پای این جنایات ددمنشانه. چاپ سربی مرحوم افشار واجد همه این حرکات شاهانه (!) بود.

چنان‌که در مقدمه عرض کردم، به سال ۱۳۳۵ شمسی پس از چاپ *عالم‌رای عباسی* نخستین دیدار این‌جانب با مرحوم افشار در لغت‌نامه دهخدا اتفاق افتاد. من که رنجور از این نوشته‌های تاریخ‌نویس‌های ظالم‌پرور بودم، به آقای افشار گفتم: «سرکار چه لطفی درین دیدید که این طومار جور و ستم را با این چاپ زیبا به انتشار سپارید؟» ایشان گفتند: «چاپ سنگی این کتاب نایاب شده بود، من صلاح دیدم آن را با چاپ سربی عرضه بازار کنم و با نشر آن من نه در ستم و فحشاء و منکر شاه عباس اول شریکم و نه در زشتی را زیبا جلوه‌دادن اسکندربیک تر کمان. کتابی نایاب شده بود آن را با چاپ روزپسند منتشر کردم». به ایشان گفتم: «نقل و انتشار عمل قبیح بدون تقیح مثل خود آن عمل مقبوح و نارواست». مدتی بین ما دو درباره این چاپ سخن رفت و هریک برای اثبات قول خود قیل و قالی کرد و لغت‌نامه‌نویسان مستمع هم گروهی در تأیید این‌جانب و گروهی در حمایت ایشان ایستادند. آنچه حاصل از این سخن‌ها شد پایه‌گذاری دوستی و صمیمیتی گردید که حدود پنجاه و پنج سال دوام یافت و سرانجام دست مرگ آن را برید و انصاف را در این‌جا باید بگویم مرحوم افشار در طول بحث به هیچ وجه از عمل شاه‌عباس و اسکندربیک طرفداری نمی‌کرد و مثل این‌جانب کار هر دو را سخت ملامت می‌نمود. این بود آغاز دوستی با آن فقید گرچه به اطناب کشید. امید آنکه اطناب مُمل نباشد. شقشقه هدرت.

اما دوره دوم آشنایی این‌جانب با مرحوم افشار حدود پنج سال بعد از ملاقات نخستین با ایشان به زمانی اتفاق افتاد که آن مرحوم رئیس کتابخانه ملی ایران شدند و این‌جانب متصدی بخش مخطوطات آن کتابخانه بودم. نامناسب نیست که

به اختصار از وضع نابسامان آن کتابخانه قبل از انتصاب ایشان چند سطری درین‌جا گفته آید تا بتوان به توان مدیریت ایشان پی برد. کتابخانه ملی ایران با گنجینه غنی آن هم از جهت کمی و هم از جهت کیفی کتب، چه داخلی و چه خارجی، بزرگترین گنجینه کتاب بوده و هست. در وقت انتصاب مرحوم افشار به ریاست آن، یکی از ادارات تابعه اداره نگارش وزارت فرهنگ (معارف) آن روز بود. این زیرمجموعه‌ای اداره نگارش موجب مغفول‌غنه‌شدن آن کتابخانه به نزد صاحبان مقام آن وزارتخانه شده بود. کارمندانش اکثر به سن بازنشستگی رسیده بودند و کار در کتابخانه برای آنها به حضور و غیاب منحصر شده بود؛ حضور هم در نوشیدن چای و گپ‌زدن سپری می‌شد. آن مزایایی که مقربان وزارتخانه داشتند به حکم «الاقرب یمنع الابعاد» برای این فراموش‌شدگان ممنوعه بود. این فراموش‌شدگی و بی‌علاقه‌ای کارمند یک بی‌سامانی در آن کتابخانه پیاده کرده بود که حاصل آن شرب‌الیهودی شده بود که کتب آن به جای داشتن کاربرگه‌های متداول در کتابخانه‌های مهم جهان به فیش‌هایی بسنده می‌کرد که به روی آن نام کتاب بود با شماره پشت جلد. ناشران کتب که ملزم بودند از هر کتابی که منتشر می‌کردند دو جلد به کتابخانه اهداء کنند، چون این بی‌کسی کتابخانه ملی را دیده بودند اعتنایی به این الزام نمی‌کردند و بالنتیجه مدت‌ها بود که قفسه‌های گنجینه کتابخانه از کتاب‌های جدید خالی بود. کتب خارجی آن وضع پریشانی داشت و با زبان‌های مختلف در هم مخلوط بودند: کتاب به زبان فرانسوی در جنب و پهلو کتاب به زبان روسی به آن پهلو می‌زد. به زمان هیتلر، آن پیشوای نازی تعدادی از کتب برگزیده دانشمندان و فیلسوفان آلمانی را هدیه به رضاشاه کرده بود. متأسفانه پریشان‌مکانی بین کتاب به زبان آلمانی و کتاب به زبان فرانسوی همسایگی قفسه‌ای ایجاد نموده بود. همسایگی‌ای که به هیچ عنوان کتابداری قابل‌پذیرش نبود. روزنامه‌ها و مجلات کتابخانه نیز از بی‌سامانی بی‌نصیب نبودند. آنها که حاجتی به اعلانی مندرج در روزنامه‌ای داشتند ناجوانمردانه به جای انتساخ آن اعلان چنان‌که شنیده می‌شد آن اعلان را می‌بردند و بریده را می‌بردند. کوتاه سخن، کتابخانه‌ای بود با حال احتضار؛ آن‌چه می‌کرد به قول فقیهان تقلصی بود به نشانه حیات. افشار چون آمد، روح و حیات تازه‌ای به این محتضر دمید و اخراج حی از

می‌شود بیاوریم تا پس از بحث به روی آنها عناصر کاربرگه به‌دست آیند و طبق آن عناصر کاربرگه تهیه شود. باری هنوز حدود ده روز بیش از نخستین گفت‌وگوی مرحوم افشار با این‌جانب نگذشته بود که کاربرگه در دو روی یک برگ مقوای نازک تهیه شد و این‌جانب ملزم گردیدم که با این کاربرگه به فهرست تحلیلی و توصیفی (Analytical Descriptive) نسخ پردازم. این کاربرگه چون در عمل قرار گرفت و نسخ را به صورت جمع و منع کامل معرفی کرد ایجاب می‌نمود همان‌طور که نسخ چاپی کاربرگه‌ای به نام «دیویی» دارد این کاربرگه نیز به نام «افشار» نام گیرد و خوشبختانه امروز هم آن در دست اکثر فهرست‌نگاران نسخ خطی در تداول عام است و خیلی از فهرست‌نگاران خارجی نیز در فهرست خود از آن سود می‌جویند. حاصل آنکه با همت مرحوم افشار برای اولین بار نسخ خطی صاحب‌چنین مشخص‌کننده‌ای شد و این‌طور که مسموع افتاده همان نیز اساس نرم‌افزارهای کامپیوتری برای فهرست نسخ خطی شده است.

متأسفانه حدود هفت یا هشت ماه از ورود مرحوم افشار به کتابخانه ملی نگذشته بود که نعیق غراب‌العین به صدا درآمد و جغد رکود و سکون بر فضای آن پرواز گرفت و با انتقال مرحوم افشار دوباره کتابخانه گرفتار «آن» مصدریه شد و به تأویل مصدر رفت. حرکات به سکون و کارها به بیکاری جا سپرد. حتی چاپ جلد اول فهرست نسخ خطی که به نیمه رسیده بود تحت این تصمیم رفت که از سکون سایر قسمت‌ها بهره گیرد و چاپ نیمه دیگر آن متوقف گردد. منتها کراهت این توقف به حدی ناهنجار بود که خالق‌های آن تصمیم نیز زشتی آن را فهمیدند و از این تصمیم برکنار رفتند و توقف و عدم چاپ را متوجه بقیه مجلدات فهرست کردند و آن را برای هفت سال در بستر خواب اصحاب کهنی خوابانیدند تا آنکه بازنشستگی طالبان توقف را به خانه نشانند و دوباره فهرست راه چاپ گرفت. در این عهد نو کتابخانه ملی دیگر زیرمجموعه اداره نگارش وزارت فرهنگ نبود بلکه از ادارات تابعه اداره نگارش وزارت جدیدالتأسیس فرهنگ و هنر بود. متأسفانه این وزارتخانه که در هر شب سرور و شادمانی تالار رودکی آن روز و وحدت امروز، طبق قول راویان موثق، سی‌هزار تومان آن روز صرف چراغانی و نورافشانی آن حوزه عیش می‌کرد، در نهایت امساک پانصد تومان در هر سال تخصیص برای مخارج چاپ هر جلد

میت‌کرد. بازنشستگان را طبق خواست آنها به بازنشستگی سپرد. بخش فیش‌نویسی جدید ایجاد کرد و به نویسندگان آن طریق نگارش آن را آموخت. مجلات و روزنامه‌ها را از فلاکت نجات داد و بر متقاضی مقرر کرد که عکس یا منتسخ از مورد خواست خود از روزنامه و مجلات برگردد و ناشران را ملزم نمود که بدهی‌های خود را به کتابخانه بپردازند. حضور و غیاب کارمندان را مرتب کرد. بخش ایران‌شناسی در کتابخانه به وجود آورد. کتب خارجی را نظم و نسق داد و مختصر به آن محتضر قدرت حیات داد و به‌خوبی دیده شد که مراجعان کتابخانه دیگر شاگردان مدرسه صنعتی جنب کتابخانه نیستند بلکه پژوهندگان می‌باشند که مستدعیات علمی خود را از کتابخانه می‌جویند. آنچه مربوط به مخطوطات بود از روز سوم ورود به کتابخانه به اجرا گذاشت. صبح روز سوم به دایره خطی آمد و به این‌جانب گفت: «باید فهرست نسخ خطی این گنجینه نوشته شود و آنچه برای نوشتن آن لازم است فراهم خواهیم کرد.» به ایشان گفتم: «خودم قصد نگاشتن آن را از بدو ورود به این گنجینه داشته و دارم ولی تاکنون از چند فهرستی که برای کتابخانه‌ها نوشته شده الگوی لازم‌الاتباعی به دست نیآورده‌ام که بر حسب آن فهرست را بنگارم زیرا در این چند فهرست، پاره‌ای فقط به نام کتاب بسند کرده‌اند و بس و این‌گونه فهرست به نظر این‌جانب نمی‌تواند به هیچ وجه معرف و مشخص کتبی شود که فقط یک نسخه از آن در جهان یافت می‌شود و پاره‌ای دیگر هم فهرست‌هایی می‌باشند که طبق نظر خصوصی فهرست‌نگار به تحریر درآمده‌اند و این نظر خصوصی به هیچ وجه معلوم نیست موافق مطلوب مراجعه‌کننده فهرست باشد و در حقیقت این فهرست‌ها مبین نظر فهرست‌نگارند نه نسخه من حیث هی نسخه.» مرحوم افشار چون پاسخ مرا شنید گفت: «صحیح است باید برای نسخ خطی کاربرگه تهیه کرد که طبق آن کاربرگه نسخ معرفی شوند نه طبق رأی فرد خاص و فهرست‌نگار.» دو روز بعد از این گفت‌وگو او مرا به کمیسیونی دعوت کرد مرکب از مرحومان مجتبی مینوی و دکتر زریاب خوبی و محمدتقی دانش‌پژوه و خودش، به ریاست مرحوم مینوی. در این کمیسیون به توصیه مینوی بنا بر آن رفت که هر یک از اعضاء بیست عنصر (item) لازم و کافی برای معرفی خصوصیات فیزیکی و علمی نسخه خطی تهیه کنیم و در جلسه بعد که دو روز دیگر تشکیل



اسناد در این جلسات به حدی دقیق اجرا می‌شد- و بعد از او هم امیدوارم اجرا شود که حد ندارد و در طول این چند سال که بیش از صد هزار سند عرضه شده از طریق مرکز اسناد و تعیین ارزش از ناحیه این کمیسیون بیش از یک یا دوبار فروشندگان با رأی و نظر کمیسیون مخالفت نکردند و به قول عضو مسئول عرضه اسناد از طرف اداره اسناد، همگی فروشندگان با رضایت خاطر اسناد خود را با این قیمت تعیین شده فروخته‌اند و این می‌رساند روش قیمت‌گذاری این جلسات موافق انصاف بوده و اصل در بیع و شری هم انصاف است.

مسئله قیمت‌گذاری بر اسناد و نسخ خطی همواره مطلبی بود که با مرحوم افشار بحث داشتیم زیرا در اقتصاد دو قسم قیمت برای اشیاء ارائه می‌شود:

یکی به نام ارزش مبادله (exchange value/valeur echange) و دیگری به نام ارزش شخصی (Private value / valeur Privée). ارزش مبادله ارزشی است که یک کالا (goods) پس از به‌بازار آمدن پیدا می‌کند و طبیعتاً مورد عرضه و تقاضا قرار می‌گیرد و آن هم کالایی است که به وجهی رفع نیازهای بشری را چه مستقیم و چه غیر مستقیم می‌نماید. اقتصاددان‌ها در تعیین این ارزش سه نظریه دارند:

آدام اسمیت در کتاب *ثروت ملل* و مارکس در *سرمایه* این ارزش را بر حسب مقدار کار اجتماعی که در تولید آن به کار رفته می‌دانند در حالی که شارل ژید پایه آن را بر اصل آخرین نافعیت (Final utility) می‌داند نه کار؛ چه او می‌گوید اگر در تولید کالایی یک مقدار کار اجتماعی مصرف شده باشد و صاحب آن این کالا را بر حسب حاجت‌های خود به تقسیمات متساوی تقسیم کند و برای هر نیاز یک قسمت را کنار گذارد این قسمت‌های کنار گذارده شده با وجود کار مصرف شده در آنها مساوی است ولی بر حسب اختلاف حاجت‌های گوناگون صاحب کالا ارزش‌های مختلف پیدا می‌کند. فی‌المثل اگر کالای مزبور ده تن گندم باشد و صاحب ده تن گندم پنج حاجت مصرفی داشته باشد و او (صاحب گندم) برای هر یک از این پنج حاجت دو تن گندم کنار گذارد، مثلاً برای مصرف خوراک خود دو تن و برای پوشاک دو تن و برای دام‌های خود دو تن و برای مصارف مسکن دو تن و برای مصارف غیر ضروری نیز دو تن، در صورتی که بر حسب حادثه‌ای گندم برای مصرف دام‌هایش از بین رفت او برای جانشینی این گندم بر حسب

این فهرست داد؛ چایی که با وجود حذف مطالب بسیار مفید کاربرگه‌ها باز پانصد تومان مرحمتی (!!) وزارت جلیله فرهنگ و هنر نمی‌توانست بار آن کشد؛ به‌ناچار کمبود آن در هر سال سیصد یا چهارصد تومان آن روز را از حقوق بسیار ناچیز این حقیر می‌بلعید. با این همه لطف الهی مشکل‌گشایی کرد و بعون الله تعالی همه نسخ خطی موجود آن روز کتابخانه ملی از طریق فهرست خطی پرده پنهانی را درید و شاهد بازاری شد و چون بانی اصلی آن مرحوم ایرج افشار بوده، هر فزونی آن ازوست و هر کاستی آن از من است.

مثنوی را چون تو مبدء بوده‌ای گر فزون گردد تو اش افزوده‌ای

باری آمدن افشار به کتابخانه ملی و رفتن او از آن مؤسسه یک راز بس مهم اداری را بر من گشود مبنی بر اینکه شکوفایی و کارایی هر مؤسسه‌ای وابستگی تام به رئیس کاردان و کاربُر آن دارد و بس.

دوره سوم آشنایی اینجانب با مرحوم افشار از هفت هشت سال قبل شروع می‌شود. اگر کسالت و دست مرگ او آن را قطع نمی‌کرد آن دوره هنوز ادامه می‌داشت و ماهی یک یا دو بار در مرکز اسناد ملی مرا با او و دو دوست بسیار عزیز و گرامی محشور می‌کرد. افسوس دست مرگ او را از این جمع خارج کرد.

توضیح آنکه حدود هشت سال قبل رئیس آن روز مرکز اسناد از من خواست تا برای کارمندان آن مرکز یگانۀ اسناد کشور درباره تعریف سند و سند موثق و سند کاذب و تعارض و تراجم اسناد و روابط بین اسناد چون «تخصص» و «تخصیص» و «حکومت» و «ورود» آنها گفتاری داشته باشم و تا حدی مباحث تعادل و تراجم اسناد را تشریح کنم. چون گفتارم به پایان آمد، او از من خواست در جلسات خرید اسناد و ارزش‌گذاری آنها که ماهی یک یا دو بار دست‌کم در مرکز اسناد تشکیل می‌شود و تبرعی است شرکت نمایم. من که در ارزش‌گذاری نسخ خطی تجربتی داشتم این پیشنهاد را برای تجربه‌اندوزی در ارزش‌گذاری اسناد بسیار مفید دیدم؛ خاصه آنکه علاوه بر مرحوم افشار با دو دوست بسیار عزیز و مطلع و سندشناس در این جلسات هم‌تقویم می‌شدم. مرحوم افشار با علاقه خاص در قیمت‌گذاری و لزوم خرید هر سند سعی می‌کرد که اجماع خاص اعضاء این جلسه فراهم آید و نحوه خرید و ارزش‌گذاری

تمیزی و غیر تمیزی تداول دارد ارزش و قیمتی بر آن نسخه یا سند می‌گذارد و با این قیمت ارزش آن را اعلام می‌کند و از این جا معلوم می‌شود که هر چه اطلاع سندشناس و آگاه به نسخ خطی در آنچه گفته شد و خصوصیات دیگر آنها بیشتر باشد، ارزش گذاری او سنجیده‌تر است. البته ارزش‌گذار باید به ارزش واحد پولی که ثمن معامله واقع می‌شود با کالای دیگر که ثمن قرار می‌گیرد نیز به خوبی مطلع باشد که این اطلاع نیز در سنجیدگی ارزش بسیار مؤثر است. انصاف را اطلاع مرحوم ایرج افشار بر اثر ممارست و آگاهی به بایگانی‌های اسناد گنجینه‌های نسخ خطی او را ارزش‌گذار سنجیده‌ای کرده بود. باری با مرگ افشار ضربه و ثلمه بزرگی در حوزه تحقیق علمی این کشور وارد آمد؛ چه او واجد خصوصیات لازم برای تحقیق علمی بود و چنین خصوصیتی به نادر در کسی جمع می‌آید و درست او از زمره نادره‌کارهایی بود که خود او کتابی درباره آنها به چاپ رسانده بود. او در خاندان بی‌نیازی پرورش یافته بود که خصوصیات بی‌نیازی برگرفته از این پرورش اجازه به هیچ عقده ثروت‌اندوزی به او نداده بود. هیچ کس از او پستی‌های خردمایگان را ندیده بود که حتی برای قرص نانی به رذالت‌هایی تن می‌دهند که نوع انسانی را ملوک می‌کنند. کافی است به وقفیات میلیاردتومانی اراضی پدر بزرگوار او مرحوم دکتر افشار توجه کنید تا دریابید او این بی‌نیازی را از چه بیت و محیط پرورشی به مرده ریگ برده بود. او به هیچ چیز جز به کتاب و تحقیق نمی‌اندیشید و همه جاه‌ها و مقام‌ها غیر از مقام و منزلت علمی نزد او به دانگی ارزش نداشت. او به آسانی می‌توانست به مقامات بس والا و بالای اداری برسد ولی سرسپردگی به آستان علم او را بر آن داشته بود که پشت به آستانه مقام کند. هیچ کس ندیده و یا نشنیده که او با کرنش و تملق کمر در برابر صاحب زر و زوری خم کرده باشد. اگر با صاحب‌مقامی برخورد داشت به خواست آن صاحب‌مقام این برخورد را کرده بودند نه به استدعای جاهی و مقامی. او در عین آنکه زندگی طوفانی تقی‌زاده مشروطه‌طلب صدر مشروطیت را برای آشنایی به حوادث انقلاب سیاسی ایران به چاپ می‌رساند، خاطرات و تألمات دکتر مصدق پیشوای وطن‌پرستان را برای آشنایی به نکات حساس مبارزه ضداستعماری نیز حلیه طبع می‌پوشاند. در بی‌نیازی او همین بس که در اکثر مأموریت‌های به خارج کشور هزینه سفر خود

حادثه ازدست‌رفته، او از گندم مختص برای مصرف خوراک خود استفاده نمی‌کند بلکه گندم اختصاص‌یافته برای مصارف غیر ضروری را به کار می‌گیرد بدین ترتیب دیده می‌شود گندم‌ها با وجودی که یک مقدار کار اجتماعی مصرف‌شده در تولید آنها را در خود انباشت دارند ولی در مقام ارزش‌گذاری به اصل اهم فالاهم رجوع می‌شود. اختلاف نظر بین نظریه اسمیت و شارل ژید امروز اقتصاددان‌های بالمرتبه چون خانم جانسون و حتی کارل پوپر را به آنجا کشانده که می‌گویند قیمت کالا وابسته به نقطه تلاقی منحنی عرضه و تقاضاست نه کار اجتماعی انباشت در آن و نه اصل آخرین نافعیت.

اما ارزش شخصی قیمتی است که فردی به روی کالایی می‌گذارد و آن برای او سخت صاحب ارزش است در حالی که آن در بازار به دانگی نمی‌ارزد و حتی استعداد پیاده کردن عرضه و تقاضا را بر خود هم ندارد مثل ارزش نامه‌های پدري برای پسرش که شاید میلیون‌ها دلار قیمت داشته باشد در حالی که برای دیگران پیشیزی ارزش نداشته باشد.

درباره ارزش و قیمت اسناد و نسخ خطی با مرحوم افشار بحث‌های مفصل داشتیم و آخر به آن رسیدیم که ارزش آنها نه تبعیت از ارزش مبادله می‌کند و نه تبعیت از ارزش شخصی بلکه قیمت آنها امری است بین آن دو؛ چه اسناد و نسخ خطی چون به بازار فروش آیند دیگر در زندان علاقه شخصی نیستند و تحت ارزش شخصی نمی‌روند زیرا ارائه‌دهنده با عرضه آنها به بازار، آنها را از حوزه مشتاق‌الیه بودن شخصی خود بیرون آورده و عملاً نشان داده است که درباره آنها به آن رفته که علاقه و نظر دیگران را در ارزش آنها می‌جوید. اما تحت ارزش مبادله نیز نمی‌تواند باشند زیر آنها از جمله کالاهایی نیستند که در بازار اشباه و نظائر فراوان داشته باشند؛ منحنی عرضه آنها بسیار محدود است و به همین نحو منحنی تقاضای آنها نیز محدود است. بلکه در ناحیه تقاضا آن که قیمت‌گذار است و نقش خریدار را دارد، سندشناس و آگاه به نسخه است و نقش عمده را دارد؛ چه سندشناس، اطلاع از وضع بایگانی‌های اسناد و نیز اهمیت سند و مطلب مندرج در آن و به همین نحو درباره نسخه خطی و تعداد آن سند و آن نسخه در مراکز و گنجینه‌ها و نیز وضع فیزیکی سند و نسخه و صحت مطالب کتابت‌شده و زیبایی و خوش خطی و یا به عکس زشتی و ناخوانایی مطالب آنکه در اصطلاح نسخه‌شناسان به



تکمیل و توسعه آن به طور مستقیم و غیر مستقیم تا حیات داشت کوشید. او کتابخانه و اسناد نفیس و بس گران بهای خود را به رایگان به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی سپرد تا اهل تحقیق و پژوهش را مفید افتد.

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم شرح حال ابن ملک

از این جهت بود که هر کس مرگ او را شنید به زاری گریست و برین فقدان او حسرت خورد. به کوتاه سخن به قول عربان: او «عاش سعیداً و مات سعیداً» و درباره او باید گفت: «بحق انت خیر المعجزات».



چند نوشتار درباره استاد افشار

اکبر ایرانی



حیات طيبة استاد ایرج افشار - رحمه الله عليه
استاد ایرج افشار ۱۶ مهر ۱۳۰۴ از مادر زاده شد و روز چهارشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۸۹ در سن ۸۵ سالگی، با فرهنگ جهانی ایران و جامعه فرهنگی میهن عزیز ایران وداع کرد. روزی که ابر بهاری با شتاب به پیشواز آمد، سنگ نالید و آسمان به تسلائی خاطر دوستان قدیم و جدید او گریست. و چه خوش گفت سعدی - علیه الرحمه:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

گوییم، چه ره تفریط پوییم، باز در حق او ستم روا داشته ایم و نخواهیم توانست حق او را چنان که باید، ادا کنیم. نوشته های او درباره مرگ اعظم عصر خود که با آنان حشر و نشر داشت و از دانش و آموخته هاشان به نیکی بهره جسته بود گویای این حقیقت است. خوشبختانه صاحب ذوقی آنها را گردآوری کرد و با مقدمه ای از او به چاپ رساند. قلم شیوا، زیبا، فاخر و خوش خوان او که عطر نثر اسلاف را داشت، از هنرهای دیگر او بود. بی شک نسل جدید به نثر او که خود زانری متفاوت و خاص بود، به دیده عنایت و رعایت خواهند نگرست. در باره اینکه چگونه استاد افشار شجره طيبة معرفت را با آب زلال لایزال عشق به احیای موارث گذشتگان و معرفی آثار و

بی گفت و گو استاد ایرج افشار دست کم در یکصد سال اخیر با اوصاف عدیده ای که بدان متصف و متحلی بود، بدیل و نظیری نداشت. نه تنها از لحاظ کمیت و کیفیت آثاری که از خود به جای گذاشت، که با منش و اخلاق و فروتنی و شاگرد پروری و شیفتگی و شیدایی به کتاب و فرهنگ ایران زمین، جان های تشنه کامان بسیاری از علاقه مندان را سیراب و جوانان بی شماری را به فرهنگ ایران و آثار و مآثر و موارث مکتوب فرهنگ و تمدن ایران و اسلام آشنا کرد. او به مصداق «آب کم جو تشنگی آور به دست» احساس عطش را در رهپویان دانش ایجاد می نمود. من و امثال من اگر چیزی در باره استاد افشار بگوییم یا بنویسیم، چه سخن به اغراق

